

# وریشه‌های تاریخی علم‌گرایی

## مسیحیت، تقابل‌ها، تناقض‌ها



# و دین‌گریزی در مغرب‌زمین

مرتضی حاج‌حسینی\*

قسمت اول

## چکیده

تجربه تاریخی تمدن مغرب‌زمین که با دور شدن از مبانی دینی و غرق شدن در ماده و مادیات همراه شده است، مولود عوامل مختلفی است. از جمله این عوامل می‌توان به تناقض میان عمل و نظر در روند طولانی تاریخ مسیحیت در سده‌های میانه، ناکامی متفکران مسیحی در جمع بین عقل و ایمان و سرانجام قدسی‌انگاری برخی از نظریات طبیعی، کیهان‌شناختی و فلسفی از سوی کلیسا اشاره نمود. در این جریان وانهادن عقلانیت سنتی از یک‌طرف و خدشه وارد کردن در الهیات مسیحی از طرف دیگر، اروپا را از دروازه‌های عصر روشنگری (رنسانس) و اصلاح‌طلبی به عصر خرد و ظهور انقلاب علمی با تفسیری نو از عقلانیت رهنمون ساخت. در این مقاله در ریشه‌یابی تاریخی فلسفه‌های اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی) ابتدا به بررسی هر یک از این عوامل پرداخته، سپس به تحلیل ریشه‌های تاریخی علم‌گرایی و دین‌گریزی در مغرب‌زمین همت می‌گذاریم، یادآور می‌شویم ناکارآمد بودن عقلانیت سنتی از یک‌طرف و کاستی‌های تفسیر جدید عقلانیت از طرف دیگر سهم مؤثری در این روند ایفا نموده است.

## مقدمه

تجربه تاریخی تمدن مغرب‌زمین در پانصد سال اخیر را می‌توان به رودخانه عظیمی تشبیه نمود که از رودهای مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فکری، علمی و فلسفی منشأ گرفته است. رودخانه‌ای که روزبه‌روز بر وسعت و جوش و خروش آن افزوده شده به‌صورت سیلابی ویرانگر در آمده و به‌سوی کرانه‌های نامعلوم پیش می‌رود. این تجربه مولود عوامل گوناگونی است که ریشه در تاریخ مغرب‌زمین دارد.

روند تاریخی طولانی مسیحیت از زمان غسل تعمید عیسی‌ناصری به دست یحیی نبی در نهر اردن و گرد آمدن دوازده حواری به دور منجی قوم یهود و منتشر شدن پیام محبت و تقوای او در اورشلیم، جلیله، یهودیه و نیز گسترش آن به‌عنوان یک آیین جدید در سراسر روم و یونان تا رویارویی مسیحیت با دنیا از یک‌طرف و نیز از شکل‌گیری تحقیقات جدید در اصول دین در قرن چهارم و تصور نوعی تقابل میان عقل و ایمان بر سر قضیه ازلت و مخلوقیت حضرت عیسی (ع) تا آشنایی دنیای مسیحی با معارف عقلانی و علوم تجربی یونانی و اسلامی که به پیدایش نهضت عقلی

در قرون دوازده و سیزده و آغاز تأملات جدید درباره روش علمی انجامید از طرف دیگر، مسیحیت را با تقابلهایی بی‌سرانجام میان دین و دنیا، تناقض‌هایی میان عمل و نظر، اتخاذ مواضع متفاوت در بیان ارتباط میان عقل و ایمان و سرانجام واکنش‌های درونی و برونی در برابر مسیحیت، همچنین شکل‌گیری روشهای تازه برای کشف حقیقت و ظهور انقلاب علمی روبه‌رو نمود و اروپا را از دروازه‌های عصر روشنگری (رنسانس) و اصلاح‌طلبی به عصر خرد همراه با تفسیری نو از عقلانیت وارد نمود.

از این‌رو تحلیل و ویژگیهای عصر خرد بدون در نظر گرفتن عوامل تاریخی شکل‌گیری آن امکان‌پذیر نخواهد بود. بر این اساس ابتدا هر یک از این عوامل را مورد بررسی قرار داده، ضمن ریشه‌یابی تاریخی علم‌گرایی و دین‌گریزی در مغرب‌زمین، نشان خواهیم داد چگونه ترکیب عوامل مختلف به‌ویژه کاستی‌های تفکر عقلانی فلسفی در مغرب‌زمین نقش برجسته‌ای در انحطاط این تمدن ایفا نموده است.

\* - دکترای فلسفه و عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان.

## رویارویی مسیحیت با دنیا

مسیحیت در آغاز تلاش نمود تا توجه انسانها را به سمت باطن دین و هدف شرایع یعنی گوهر ایمان جلب نماید. دنیاگریزی، درون‌گرایی و زهدطلبی، بی‌اعتنایی به قدرت، بیزاری از خشونت، محبت و ورزیدن و آخرت‌طلبی از عناصر اصلی آن بود. در دومین مرحله (۱۵۰-۵۰ م) با پراکنده شدن مسیحیان از اورشلیم، موجبات انتشار پیام حضرت عیسی (ع)، تحکیم پایه‌های مراسم مسیحیت صورت گرفت. مسیحیت به‌عنوان تعالیمی نجات‌بخش در قالب یک آیین جدید مطرح گردید و زمینه تلقی «شریعت» از آن فراهم گردید. کلیسا ابتدا به معنای نخست آن یعنی مجمع ایمانداران و مکان ویژه‌ای برای عبادت و اجرای مناسک خاص مذهبی و سپس به‌عنوان مکسسانی برای تصمیم‌گیری‌های جمعی و اعزام مبلغ و رسول به مناطق دیگر شکل گرفت و تبیین کلامی آیین مسیحیت با تکیه بر یقین حاصل از ایمان و بستن راه بر هر گونه تردید و تشکیک آغاز گردید.

در سومین مرحله یعنی در فاصله زمانی ۱۵۰ میلادی تا اواخر قرن پنجم، مسیحیت علی‌رغم فشار و شکنجه‌ای که از طرف یهودیان بر مسیحیان وارد می‌شد با گسترش جمعیت مسیحی و تقویت کلیساها به توفیقاتی دست یافت. در سال ۳۱۳ میلادی با صدور منشور میلان به مسیحیان آزادی کامل پرستش دینی اعطا گردید و بالاخره پس از مسیحی شدن امپراتور روم در سال ۳۲۳ میلادی دوران مرارت و سختی مسیحیان پایان یافت، مسیحیت در پرتو حمایت امپراتور به آیینی پر پیرو تبدیل گردید و در اواخر



### ۱- نفوذ و اقتدار دستگاه پاپی

و فراز و نشیب‌های آن در دوره‌های میانه امپراتوری بیزانس در قرن هفتم میلادی از طرف جنوب مورد حمله مسلمانان واقع شد، مسلمانان به‌سرعت بر ممالک شام، فلسطین، آسیای صغیر و شمال آفریقا دست یافتند و موفق شدند اسپانیا را در سال ۷۱۱ میلادی (۹۳ هـ ق) به تصرف خود در آورند، اما حمله

قرن چهارم مسیحیت به یگانه دین قانونی امپراتوری تبدیل گردید. در این مرحله از همان آغاز رسمیت یافتن مسیحیت، کلیسا از بزرگترین مجامع عیسویان امپراتوری روم گردید.

در چهارمین مرحله با رو به زوال گراییدن تمدن یونانی-رومی و سقوط امپراتوری روم در سال ۴۷۶ میلادی در باختر اروپا، انتقال مقر امپراتوری از رم به قسطنطنیه و تأثیر امپراتوری بیزانس در اوایل دوره‌های میانه، آغازی بر جدایی ره‌وس دین و دولت شد. از آن پس تاریخ مغرب مسیحی در قرون میانه به فصل مفصلی از سرگذشت تعامل و ستیز میان پاپ‌ها و پادشاهان (دین و دولت) همراه با فراز و فرودهایی تبدیل گردید. در این دوره مسیحیت روبه‌رو شدن با دنیا را با روی آوردن به سیاست و قدرت از یک‌طرف و به‌دست آوردن ثروت و مکننت مالی را از طرف دیگر در یک تجربه عملی آزمود.<sup>۱</sup>

۱- تقسیم‌بندی ادوار مختلف مسیحیت به چهار مرحله در این مقاله، متناسب با اهداف مقاله از طرف مؤلف انجام شده است. مرحله‌بندی‌های دیگری در کتب ذیل صورت گرفته است.

کنت آستر، دید کلی از خدا و انسان، ترجمه بی‌نام، بنیاد ادونتیست، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۰-۱۵.

مریل سی، تنی، معرفی عهد جدید، ترجمه میکائیلیان، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۲۰-۱۱۹.

رابرت الف هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۹-۳۴۷.



عظیم آنها به قسطنطنیه از راه دریا در ۱۸-۷۱۷ میلادی شکست خورد و دفاع رومی‌ها در شهر قسطنطنیه پیشروی آنسان را از طرف شرق متوقف کرد، در مغرب نیز یکی از شاهزادگان در سال ۷۳۲ میلادی مانع از پیشرفت آنها شد.<sup>۱</sup>

در اوایل قرن هشتم امپراتور لئوسوم پس از آنکه مجاهدین مسلمان را در کنار بوسفور شکست داد، تحت تأثیر مسلمانان و یا برای جلوگیری از خطر نفوذ تعالیم اسلام - که کلیسا را به دلیل احترام در حد پرستش مسیحیان نسبت به تندیس‌ها و شمایل‌های مقدس مورد انتقاد قرار داده بودند و آن را نوعی بت‌پرستی می‌شمردند - به بعضی اصلاحات مذهبی مصمم گردید. از این رو فرمانی صادر کرد و نصب تصاویر را در کلیساها ممنوع اعلام کرد. این تصمیم منشأ بروز اختلافی اساسی میان پاپ و امپراتوری گردید و واکنش شدیدی را هم در مشرق و هم در مغرب پدید آورد. در مشرق امپراتور با نیروی نظامی فرمان خود را اجرا کرد، ولی در مغرب پاپ گریگوار دوم (۷۳۱-۷۱۵ م) در شهر رم، از اجرای حکم امپراتور سر باز زد و پس از تشکیل شورای مذهبی فتوا داد که هر کس با احترام صورت و تمثال در کلیسا مخالف باشد از جرگه اهل ایمان خارج است، یعنی در حقیقت پاپ، امپراتور را تکفیر کرد. پس از او پاپ گریگوار سوم (۷۴۱-۷۳۱ م) نیز در برابر امپراتور مقاومت نمود و بدین ترتیب کلیسا توانست استقلال خود را به‌عنوان یک نهاد دینی از تشکیلات سیاسی و تحکیم و الزام آن حفظ نماید و حق تعیین مشروعیت یا عدم مشروعیت چیزها را از آن کلیسا و مسیحیت بداند.

**اثبات تفوق کلیسایی و استیلای مطلق شخص پاپ همراه با قبول تمایز و جدایی کامل میان دو عرصه دین و سیاست، همواره کلیسا را بدون دخالت مستقیم در امور اجرایی و طبعاً بدون هرگونه مسؤولیت‌پذیری در قبال مسائل اجتماعی، در پرده‌ای از معصومیت و رجحان معنوی بر فراز پادشاهان و امرای محلی قرار می‌داد و ضمن سلب حق هرگونه مداخله در امور دینی از پادشاهان، آنان را در خدمت پاپ، اسقف‌ها و کشیشان محلی قرار می‌داد. این نوع مناسبات باعث شکل‌گیری یک امپراتوری سایه و در عین حال قدرتمند و با سازمان و سلسله‌مراتب و مدیریت مستقل و علاوه بر این میرا از هرگونه سهو و خطا و هرگونه اعتراض و مجازات در درون حاکمیت سیاسی گردید.**

امپراتور در برابر این مقاومت، ناحیه سیسیل در جنوب ایتالیا را از حوزه حکومت پاپ خارج نمود و تحت امر بطریک یونان قرار داد. شمال ایتالیا نیز در آن وقت به تصرف ژرمن‌ها در آمده بود و به نظر می‌رسید می‌خواستند بخش‌های گشوده‌نشده جزیره ایتالیا را ضمیمه متصرفات خود سازند. از این رو موقعیت دستگاه پاپی در ایتالیا به خطر افتاد و چون پیش‌بینی می‌شد با پیشروی ژرمن‌ها، پاپ‌ها استقلال

خود را از دست بدهند، به ناچار دستگاه پاپی از فرانک‌ها درخواست مساعدت نمود. این درخواست به یک تعامل سیاسی بین کلیسا و پادشاه فرانسه انجامید. در این تعامل پاپ (استفانوس دوم) پپن و خاندانش را مسح کرد و قول داد از دودمان شاهی او پشتیبانی کند و کسانی را که قصد واژگونی این دودمان را داشته باشند به تکفیر و اخراج از جامعه مسیحی تهدید نماید. در مقابل، پپن نیز با لشکرکشی به ایتالیا، موقعیت پاپ را تثبیت کرد و دولت پاپی ایتالیا را که پاپ ریاست غیر روحانی آن را نیز بر عهده داشت تأسیس نمود. از آن پس به تدریج پایه امپراتوری بزرگی در مغرب تحت استیلای شخص پاپ نهاده شد.

پس از پپن، پسر وی شارلمانی (۷۶۸-۸۱۴ م) به جای او نشست. وی امپراتوری وسیعی را که مشتمل بر ممالک فرانسه، شمال شرقی اسپانیا، بلژیک، هلند، قسمت عمده خاک آلمان، اتریش، مجارستان و شمال ایتالیا بود تحت فرمان خود درآورده بود و در عین احترام به کلیسا، تمامی امور دینی و فعالیت کشیشان را در فرانسه زیر نظر گرفته، اصول عقاید دینی و طبقه روحانی را وسیله حکومت خویش قرار داده بود. در اوایل سال ۸۰۰ میلادی، با تمهیدات از پیش طراحی شده پاپ بعدی، به هنگام حضور شارلمانی در کلیسای سن‌پیترو شرایط به گونه دیگری در آمده نتیجه آن اثبات تفوق کلیسایی و استیلای مطلق شخص پاپ بود.

۱- هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ج ۱، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، مؤسسه کیهان، تهران، ۱۳۶۶، ص ۳۹۹-۳۹۶.

زیرا هنگامی که امپراتور در محراب سن پیترو زانو زده بود، ناگاه پاپ در یک اقدام نمادین تاجی را بر سر او نهاد و از آن پس امپراتور مقدس اعلام گردید. این اقدام نمادین، که پس از آن با تدهین امپراتوران بعدی با روغن مقدس به عنوان مراسم تاجگذاری ادامه یافت،



آشکارا مؤید اندیشه تفوق کلیسا و نمادی از مشروعیت بخشی مقامات دنیوی توسط مقامات دینی به شمار آمد.<sup>۱</sup>

اثبات تفوق کلیسایی و استیلای مطلق شخص پاپ همراه با قبول تمایز و جدایی کامل میان دو عرصه دین و سیاست، همواره کلیسا را بدون دخالت مستقیم در امور اجرایی و طبعاً بدون هر گونه مسئولیت پذیری در قبال مسائل اجتماعی، در پرده‌ای از معصومیت و رجحان معنوی بر فراز پادشاهان و امرای محلی قرار می‌داد و ضمن سلب حق هرگونه مداخله در امور دینی از پادشاهان، آنان را در پاسداری، صیانت، تقویت و حمایت از تصمیمات کلیسا در خدمت پاپ، اسقف‌ها و کشیشان محلی قرار می‌داد. این نوع مناسبات باعث شکل‌گیری یک امپراتوری سایه و در عین حال قدرتمند و با سازمان و سلسله‌مراتب و مدیریت مستقل و علاوه بر این مبرّاز هرگونه سهو و خطا و هرگونه اعتراض و مجازات در درون حاکمیت سیاسی گردید. با یک چنین موقعیتی، کلیسا نقش بسیار مؤثری در ایجاد وحدت

امور جامعه در زمان شارلمانی و اندکی پس از آن ادامه یافت. اما همین که اسلوب فئودالیزم در اروپا برقرار گردید و جانشینان شارلمانی فرو افتادند تجزیه امپراتوری عظیم شارلمانی آغاز گردید. تا آنکه بالاخره در سال ۸۸۷-۸ میلادی تجزیه قطعی صورت گرفت و

پادشاهی‌های جانشین که عمده آنها فرانسه، آلمان و ایتالیا بودند پدید آمد.<sup>۲</sup>

در قرن دهم میلادی، پاپ‌ها که از طرف روحانیان و کشیش‌های شهر رم انتخاب می‌شدند، تحت نفوذ دستجات سیاسی ایتالیا قرار گرفتند و برای آنها ارزش و اعتبار اخلاقی یا روحانی باقی نماند. از این‌رو به تدریج رو به ضعف نهادند و اقتدار آنها کاهش یافت. در این قرن پاپ‌های دست‌نشانده به‌ویژه پاپ‌های ممالک شمالی به‌خصوص آلمان بر خلاف نصّ محکم تعالیم مسیحی، تحاشی و تغافل اختیار کردند، اسقف‌ها شروع به ازدواج نمودند، اولاد آوردند و سعی کردند شغل و مقام

اروپا ایفا نمود و اقوام و امم مختلف اروپا را با ارائه تعلیمات مذهبی در کسوت زبان واحد (لاتین) و انجام مناسک دینی و عبادات منظم و دایم تحت رژیم واحد در آورد.

معاضدت و همکاری دستگاه حکومت با دستگاه کلیسا در اداره

۱- همان، ص ۳۹۹-۴۰۶ و ویل دورانت، تاریخ تمدن (عصر ایمان، بخش اول)، شرکت انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۶۰۳-۵۹۲.  
 ۲- جان بی‌ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۶۵۱-۶۵۲ و نیز کالین مک‌ایرودی، اطلس تاریخی جهان از آغاز تا امروز، ترجمه فریدون فاطمی، شرکت نشر مرکز، ۱۳۶۹، ص ۲۷۱.



## تمامی ثروت افسانه‌ای کلیسا

از عشریه‌های جمع‌آوری شده

از درآمد مازاد مؤمنین

در سرزمینهای مسیحی،

از انواع مالیاتها و عوارضی که

پادشاهان از مردم می‌گرفتند

و کلیسا در آن سهم داشت،

از محل فروش آموزش‌نامه‌ها

و غرفه‌های بهشت،

از محل واگذاری مناصب

کشیشی و اسقفی به طالبان

مشتاق، از حق حسابی

که پادشاهان برای عدول

از مقررات شرعی به پاپ

می‌پرداختند، از انواع نذورات

و تبریئات به اماکن مقدسه،

از محل موقوفات مسیحیان

به کلیساها، از سود حاصل

از معاملات کلیسا در کشاورزی

و تجارت، از سود حاصل

از اعطای وامهای ربیعی،

از تصاحب اموال بدون صاحب

یا بدون وارث، از احیای

اراضی موات و بالاخره از

دهها راه رسمی و غیررسمی

به‌دست آمده بود.

خود را از طریق وراثت به اعقاب  
ذکور خود منتقل سازند. علاوه بر این  
به شاهزادگان و سلاطین در مواقع  
ضرورت اجازه طلاق زنان خود را  
دادند و در صورت تعارض بین  
قوانین شرعی و مقررات مدنی به  
تساهل رفتار کردند.<sup>۱</sup>

در سال ۱۰۷۳ شخص قوی‌النفس  
و صاحب جزمی به نام ایلدبراندو و  
ملقب به گریگوار هفتم به مقام پاپی  
رسید. او با پادشاه آلمان که در آن  
زمان امپراتوری مقدس به او تفویض  
شده بود بر سر چگونگی انتصاب  
اسقف‌ها اختلاف پیدا کرد و چون  
امپراتور از اطاعت امر او مبنی بر  
اینکه اسقف‌های سراسر مملکت  
باید فرمان اشتغال خود را از مصدر  
پاپ به‌دست آورند سر باز زد،  
امپراتور را تکفیر نمود و اجازه داد تا  
تمامی اتباع او در ایتالیا و آلمان عهد  
وفاداری خود را نسبت به سلطنت او  
نقض نمایند. او از اختیار مزاجت  
کشیشان نیز انتقاد کرد و به آنها نیز امر  
کرد باید بی‌درنگ زنان خود را رها  
کنند و تجرد در پیش گیرند. پس از آن  
امپراتور به‌ناچار و با ذلت به حضور  
پاپ آمد و درخواست عفو نمود.  
پس از این دو، جانشین‌های آنها با هم  
بنای سازش گذاشتند و با هم توافق  
کردند که اسقف‌ها در هر حال فقط به  
وسیله پاپ و بر طبق قوانین شرعی  
انتخاب شوند و نیز توافق کردند که  
اسقف‌ها نباید مزاجت اختیار  
نمایند.<sup>۲</sup>

بالاخره پاپ اینوکنتیوس سوم  
(۱۲۱۶-۱۱۹۳م) زمانی که نفوذ پاپ  
به حد کمال رسیده بود شاغل مستند  
پاپی شد و به آرزوی گریگوار هفتم  
برای احراز اقتدار عالمی کلیسا جامه  
عمل پوشاند. وی نه‌تنها خود را در

فراموش کرد پاپ وی را عزل و فرد  
دیگری را به جای او بر تخت  
امپراتوری نشاند. بدین ترتیب پاپ  
برای خود مقام تاج‌بخشی و اعطای  
سلطنت را ثابت کرد. در همان اوان  
پادشاه فرانسه در صدد بود تازن خود  
را طلاق دهد ولی پاپ این عمل را  
مخالف شرع اعلام کرد. از این رو  
به‌عنوان اعتراض، اجرای مراسم  
مذهبی را در سراسر خاک فرانسه  
ممنوع اعلام کرد تا آنکه پادشاه  
مجبور شد تحت فشار افکار عمومی  
مردم، زن مطلقه خود را بازگرداند. در  
انگلستان نیز که مردم علیه پاپ در  
حال عصیان بودند مقررات سختی  
وضع کرد و آنگاه که پادشاه انگلیس  
شخصی را به میل خود برای اسقفی  
کنتریری معین نمود، پاپ اعمال  
مذهبی را در آن کشور حرام نمود تا  
آنکه کسی را که خود می‌خواست بر  
مسند اسقفی آن ناحیه نشاند و چون  
پادشاه در مخالفت با این اقدام،  
مقاومت نمود پاپ او را تکفیر کرد و  
سریر سلطنت او را بلا تصدی اعلام  
کرد و جهاد مقدسی علیه او به راه  
انداخت تا اینکه به ناچار تسلیم اراده  
پاپ شد، ولی مقبول عفو پاپ قرار  
نگرفت و مجبور شد سراسر مملکت  
خود را به ملکیت نیول پادشاه  
بشناسد و متعهد شود سالیانه  
یک‌هزار مارک طلا به عنوان خراج به  
خزانة پاپ بپردازد.<sup>۳</sup>

در امور داخلی نیز پاپ ریاست  
مطلق داشت و بدون منازع بر تمام  
تشکیلات مسیحیت در غرب حاکم  
بود. و خلاصه آنکه قدرت پاپ در

عالم روحانی، مافوق تمام سلاطین  
روی زمین قرار داد، بلکه در عالم  
جسمانی نیز بر آنها سلطه و استیلا  
یافت. هنگامی که مملکت آلمان  
مابین چند تن از مدعیان سلطنت که  
با هم به رقابت می‌پرداختند، تجزیه  
شده بود، وی یکی از آنها را به نام  
«اوتوسوم» به‌عنوان امپراتور مقدس  
برگزید و بعد از عهد و میثاقی که با او  
بست تاج امپراتوری را بر سر وی  
نهاد، ولی چون او آن پیمانها را

۱- تاریخ جامع ادیان. ص ۶۵۲.

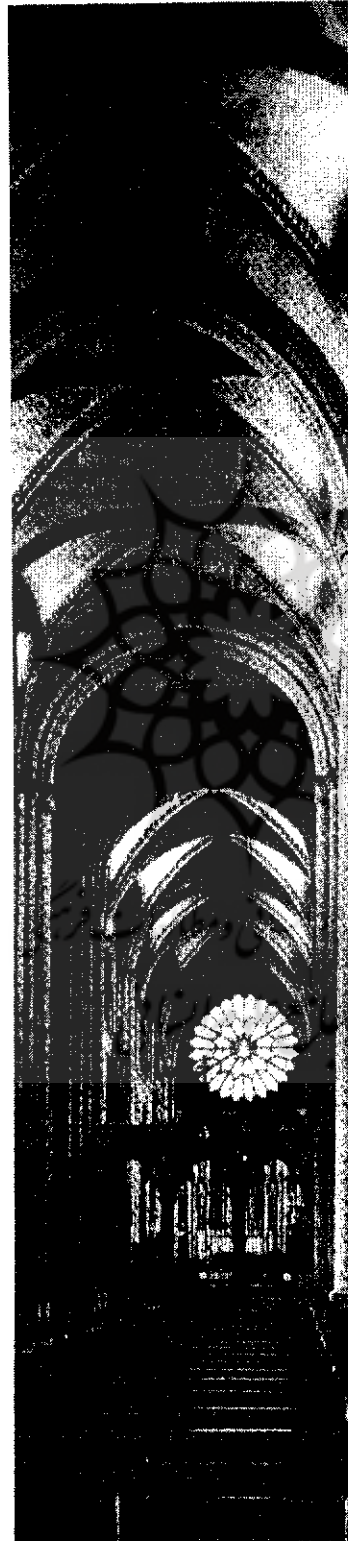
۲- همان، ص ۶۵۲ و ۶۵۳.

۳- همان، ص ۶۵۳ و ۶۵۴.

آغاز قرن سیزدهم به اوج خود رسید، با توسل به تکفیر به پیروزیهای مشابه متعددی دست یافت، اقتدار جهانی و فراملی کلیسا را به کرسی نشاند، اروپای متشتت را در زیر سایه کلیسای واحد کاتولیک متحد ساخت و بدین ترتیب کلیسای کاتولیک را به عنوان یک سازمان نیرومند بین‌المللی نشان داد.

**۲- وضعیت مالی کلیسا در دوره‌های میانه**  
از نظر مالی کلیسا در دوره‌های میانه وضعیت روبه رشدی داشت به طوری که در سال ۸۰۰ میلادی دارای املاک وسیع و ثروت گزافی شد. در این سال تقریباً یک ثلث خاک فرانسه، قسمت عمده کشور آلمان و ایتالیا تحت تملک کلیسا قرار داشت و پاپ‌ها برای حفظ و نگاهداشت آن در ممالک دوردست تحت سرپرستی، آنها را از طرف خود به پادشاهان و سلاطین واگذار می‌کردند. علاوه بر این موقوفات و هدایای زیادی از طرف مؤمنین از هر صنف و طبقه به کلیسا می‌رسید و عایدات سالیانه شخص پاپ نزدیک به یک میلیون دلار تخمین زده می‌شد.<sup>۱</sup>

در آغاز قرن سیزدهم میلادی کلیسا مالک یک پنجم اراضی انگلستان، یک چهارم اراضی اسپانیا، یک سوم اراضی آلمان و نصف اراضی لیونیا بود. این ثروت که طی قرون متمادی و از راههای مختلف گرد آمده بود در قرن چهاردهم به حدی رسید که ثروت هیچ یک از امپراتوری‌های عالم و پادشاهی‌های ثروتمند آن زمان به پای آن نمی‌رسیدند. تمامی این ثروت انباشته و افسانه‌ای از عُشریه‌های جمع‌آوری شده از درآمد مازاد مؤمنین در سرزمین‌های مسیحی، از انواع مالیات‌ها و عوارضی که



پادشاهان از مردم می‌گرفتند و کلیسا در آن سهم داشت، از محل فروش آموزش‌نامه‌ها و غرف بهشت، از محل واگذاری مناصب کشیشی و اسقفی به طالبان مشتاق، از حق حسابی که پادشاهان برای عدول از مقررات شرعی به پاپ می‌پرداختند، از انواع نذورات و تبرّات به اماکن مقدسه، از محل موقوفات مسیحیان به کلیساها، از سود حاصل از معاملات کلیسا در کشاورزی و تجارت، از سود حاصل از اعطای وامهای ربیعی، از تصاحب اموال بدون صاحب یا بدون وارث، از احیای اراضی موات و بالاخره از دهها راه رسمی و غیررسمی به دست آمده بود.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب کلیساهای کاتولیک رومی در مغرب در اوایل قرن سیزدهم به یکی از بزرگترین تأسیسات عصر تبدیل شد که دارای نیرو و اقتدار عظیم دنیوی در سیاست و مال و قدرت مذهبی در ریاست عالی بر تمام کلیساهای مغرب‌زمین بود و هیچ‌گونه حایل و مانعی برای توسعه دایره قدرت آن وجود نداشت. و بالاخره در سده‌های پایانی قرون میانه امپراتوری بیزانس که از جنگهای صلیبی آسیب دیده بود بازرگانی و ثروتش را از دست داد و اندک‌اندک ناتوان‌تر شد و چندی نگذشت که نتوانست در برابر ترکهای عثمانی پایداری کند تا آنکه سرانجام قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ میلادی سقوط کرد.<sup>۳</sup> از طرف دیگر ثروت عظیم دنیوی دستگاه پاپی که بخش ناچیزی از آن برای تأمین و تدارک

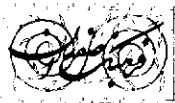
۱- همان، ص ۶۵۱.

۲- ویسل دورانت، ج چهارم،

ص ۱۰۳۲-۱۰۲۸.

۳- لوکاس، همان، ص ۴۵۵.





تمامی هزینه‌های جاری دستگاه پاپ و دستگاه عریض و طویل او در رم و سایر سرزمینها - که همچون یک امپراتوری عظیم از دیوانسالاری گسترده و پیچیده‌ای برخوردار بود - کافی بود، موجبات گرفتاری و انحطاط کلیسای کاتولیک غربی را فراهم آورد: اول از آن جهت که همچون آفتی عفن موجبات تباهی و فساد کشیشان و دستگاه پاپی را فراهم آورد و دوم به جهت رشک و حسدی که در دل امپراتوران سرکش، پادشاهان طماع و اشراف زراندوز اروپایی برانگیخت و بهانه بسیاری از منازعات و تعرضات نسبت به رم گردید و مهمتر از همه از آن جهت که موجب رنجش خاطر و بی‌اعتمادی مردم را نسبت به وارثان و متولیان آیین بی‌الایش مسیح<sup>(ع)</sup> فراهم آورد.

تضعیف موقعیت امپراتوران غربی و شرقی بر اثر شکستهای پیاپی در جنگهای صلیبی از یک طرف و فساد لاینقطع پاپ‌ها از طرف دیگر، در میان ملل و امم اروپایی احساس ملیت و قومیت را زنده کرد و باعث افتراق و جدایی آنها گردید. از آن پس امپراتوری وسیع و مقدس روم به تعدادی سلطنت‌های کوچک و امارت‌های پراکنده تجزیه شد. دو کشور فرانسه و انگلستان توانستند به سمت استقلال قدم بردارند و قدرت و نفوذ فرانسه از قدرت حکومت‌های ایتالیایی فزونی گرفت.

و در آخرین برخورد میان دستگاه پاپی و دستگاه سیاسی، میان فیلیپ پادشاه فرانسه (۱۳۱۴-۱۲۸۵م) که قصد داشت از پاپ بونیفاکوس هشتم (۱۳۰۳-۱۲۹۴م) مالیات بگیرد و پاپ تزاحم روی داد. برای حل این اختلاف، پادشاه فرانسه به تقلید از انگلستان، پارلمان را برای رسیدگی به این امر دعوت نمود. این مجلس که

اولین شورای دولتی متشکل از نمایندگان طبقات روحانیون، اشراف و عامه خلق بود از پادشاه حمایت نمود و حق را به او داد. بدین ترتیب پادشاه موفق گردید با نمایش نیروی وحدت ملی مردم و احساسات نوظهور دموکراسی در اروپای غربی بر اقتدار دستگاه پاپی فایق آید. پس از این پیروزی که از طلایح ورود به عصر جدید بود، پادشاه فرانسه نه تنها در برکناری بونیفاکوس و نصب پاپ جدید یعنی کلمنس پنجم مستقیماً دخالت کرد، بلکه برای حفظ و تثبیت این موقعیت مقرر پاپی را از رم به آوینیون فرانسه منتقل ساخت و پس از آن دیگر کلیسای رم امکان سرفرازی و برتری جویی نسبت به دستگاه سیاسی را نیافت.<sup>۱</sup>

**ماجرای عقل و ایمان در دوره‌های میانه**

پایه‌های اصلی فرآیند کلامی شدن مسیحیت با آموزه‌های آن درباره آفرینش، خالق عینی و مشخص که بر پا دارنده کاینات و حیات پس از مرگ است، در همان مرحله نخستین (۵۰-۳۰ م) شکل گرفت. در دومین مرحله (۱۵۰-۵۰ م) تبیین کلامی آیین مسیحیت با تکیه بر یقین حاصل از ایمان و بستن راه بر هر گونه تردید و تشکیک آغاز گردید. در این مرحله مسیحیان و به‌ویژه مسیحیان نوایمان که ایمانشان از پشتوانه عمیقی برخوردار نبود، از بحث و جدال با یکدیگر بر سر عقاید مذهبی و احکام دینی و به‌ویژه با مسائلی که جوابی ندارند و نیز از وارد شدن به بحث با فلسفه‌دان‌های بی‌ایمان منع می‌شدند.

در آغاز قرن چهارم به موازات رشد و گسترش جمعیت مسیحی، متکلمان و روحانیون بزرگ در شمال

آفریقا و در اسکندریه تحقیقات جدیدی را در اصول دین آغاز کردند و در موضوعاتی چون «ازلیت» یا «مخلوقیت» حضرت عیسی<sup>(ع)</sup>، روابط «اب، ابن و روح‌القدس»، «حقانیت کلیسای مسیح» و حدود اختیارات آن به پژوهش و مباحثه پرداختند. این مباحثات آغازی بر تقابل عقل و ایمان در تبیین آیین حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> گردید و از آن پس تاریخ تدین مسیحیان بر محور این تقابل چرخیده است و مسیحیت میزان خردپذیری خود را با موضعی که بر سر قضیه ازلیت یا مخلوقیت حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> اتخاذ کرده است از یک طرف و با واکنشی که در برابر هجوم معارف عقلانی یونانی و اسلامی نشان داد از طرف دیگر، در یک تجربه تاریخی تعیین نمود.

**۱- مسأله ازلیت یا مخلوقیت حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> و اصل فیلیوک**

در قرن چهارم، کشیشی از آباء مسیحی در اسکندریه به نام آریوس با اسقف آن شهر بر سر قضیه ازلیت و مخلوقیت حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> اختلاف نظر پیدا کرد. او با اعتقاد به فروتر بودن مرتبه حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> از خداوند و برتر بودن مرتبه وی از سایر انسانها، به مخلوقیت او همانند سایر موجودات عالم خلقت، حادث بودن و آغاز و ابتدا داشتن و از نیست به هست آمدن او معتقد گردید و عنصر وی را از عنصرالوهی متفاوت دانست، در حالی که به ازلیت «اب» یعنی خداوند و دارای آغاز نبودن او اذعان داشت. اسقف شهر در برابر این عقیده قیام کرد و گفت «این» نیز ازلیت دارد و مخلوق نیست و از گوهر و ذات الهی مایه گرفته است. کار این

۱- تاریخ جامع ادیان، ص ۶۶۴-۶۶۳.



مشاجره بالا گرفت و به آنجا رسید که شورای کلیسا آریوس را معزول کرد. با عزل آریوس بحث و مشاجره بر سر این موضوع نه تنها پایان نیافت، بلکه از اسکندریه به خارج نیز انتقال یافت و در تمام کلیساهای شرق مورد مباحثه قرار گرفت. یونانی‌ها که هنوز دلبستگی عمیقی به مسائل فلسفی داشتند و می‌خواستند شخصیت عیسی (ع) را خردپذیر کنند به فروتر بودن مرتبه عیسی (ع) از مرتبه خدا معتقد شدند و بنیاد مابعدالطبیعی تعالیم مسیحی را به باد انتقاد گرفتند. از این‌رو شورایی از نمایندگان کلیساهای مختلف با حضور سیزده نفر که غالباً از اسقفان بلاد مشرق بودند برای خاتمه بخشیدن به این اختلاف در سال ۳۲۵ میلادی در شهر نسیقیه پس از مباحثات بسیار اعتقادنامه‌ای را که به «اعتقادنامه نسیقیه» معروف است به تصویب رساندند و در آن از لیت عیسی (ع) را از لیت خدا دانستند، اما چون این راه حل، راه حل اساسی برای اختلاف مذکور نبود مناقشات همچنان باقی ماند.<sup>۱</sup>

در قرن پنجم هر چند کلیساهای مغرب به ترکیب شخص حضرت عیسی (ع) از دو عنصر الوهیت و انسانیت متقاعد شدند، اما در کلیساهای مشرق، متکلمان مسیحی با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. این اختلافات بین کلیساهای اسکندریه و کلیسای انطاکیه به حد کمال رسید، روحانیان انطاکیه می‌گفتند عیسی (ع) فردی است از افراد بشر که مانند سایر آدمیان دارای عقل و قوه اختیار است، اما در عین حال به وجود الوهیت در آمده و کلمه الهی در پیکر او جای گرفته است. اسقف قسطنطنیه نیز همین اعتقاد را قبول داشت و می‌گفت جایز نیست مریم را مادر خدا بدانیم و محال است زنی از افراد

بشر به ذات الهی حالت مادری حاصل نماید. اما اسقف اسکندریه این عقاید را قبول نداشت و در جانب دیگر بود. این دو گروه به مقابله با یکدیگر برخاستند، به یکدیگر تهمت‌ها زدند و نسبتها دادند تا آنکه عاقبت شورایی در سال ۴۵۱ میلادی در شهر کالسدون در آسیای صغیر تشکیل شد و پس از بحث‌های بسیار، اصول و کلیاتی را در باب ماهیت عیسی (ع) وضع کردند که به عنوان قاعده کلامی کلیسای کاتولیک رومی پذیرفته شد:

«ما اقرار می‌کنیم که پسر یگانه خداوند عیسی (ع) در آن واحد کامل در الوهیت و کامل در بشریت است، هم به حقیقت خداست و هم به حقیقت انسان است...»

این اعتقادنامه مانند اعتقادنامه نسیقیه برای مسیحیت و کلیسای غرب پیروزی درخشانی بود، اما شرقیان چندان از آن خشنود نبودند.<sup>۲</sup>

آگوستین (۳۵۴-۴۳۰ م) بزرگترین شخصیت کلیسای قدیم کاتولیک بر این اعتقاد بود که روح القدس هم از «اب» و هم از «ابن» به طور مساوی منبث می‌شود. در سال ۵۸۹ میلادی، شورایی از زعمای کلیسا در اسپانیا این اعتقاد را در اعتقادنامه «آتاناسیوس» تحت عنوان «فیلیوک» یعنی «ابن» گنجانده متکلمان و لاهوتیان کلیسای شرق بر این اقدام اعتراض کردند و معتقد بودند الحاق آن به معنی نفی مصدریت مطلق از ذات باری تعالی است و در حقیقت انکار قدرت کامل الهی است. ولی پیشوایان کلیسای غرب همچنان بر اصل «فیلیوک» تأکید داشتند.

پس از گنجاندن اصل «فیلیوک» در اعتقادنامه «آتاناسیوس» و اعتراض متکلمان و لاهوتیان کلیسای مشرق، حدود سه قرن بین دو کلیسا

کشمکش کلامی پدید آمد تا آنکه عاقبت در سال ۸۷۶ میلادی، شورایی از روحانیان در شهر قسطنطنیه تشکیل گردید و پاپ را به دو دلیل یکی فعالیت سیاسی و دیگر علاقه مندی به اصل «فیلیوک» محکوم به خطا ساخت. این فتوا در واقع حق حکومت مطلق بر کلیسا را از پاپ سلب کرد تا اینکه بالاخره در سال ۱۰۵۴ میلادی پاپ رم، بطریک قسطنطنیه را تکفیر کرد و بطریک قسطنطنیه نیز پاپ روم را ملحد دانست و جدایی و انفصال قطعی بین دو کلیسا به وقوع پیوست و از آن پس دو شاخه کلیسای کاتولیک، هر یک راه دیگری برای خود در پیش گرفتند و استقلال یافتند.<sup>۳</sup>

از میان فهرست اختلافات کلیساهای شرق و غرب یکی دو مسأله دیگر که در این انفصال مؤثر بود شایسته ذکر است: اول آنکه کلیساهای شرق مخالف این اصل بودند که فردی به نام اسقف ریاست عالی بر تمام کلیساهای جامعه مسیحی داشته باشد. دوم آنکه این عقیده را که حواریون به طور مساوی از حضرت عیسی (ع) نیروی روحانی کسب کرده‌اند و در آن میان پطرس حواری رئیس ایشان گردید و اسقف رم تنها جانشین و خلیفه پطرس است و اسقف‌های اورشلیم، اسکندریه، انطاکیه و هر اسقف دیگری باید تابع اسقف رم باشد، خطا می‌دانستند و سوم اینکه معتقد بودند پاپ رم معصوم نیست و در مسائل ایمانی و اخلاقی نیز ممکن است به خطا و اشتباه دچار شود.<sup>۴</sup>

۱- همان، ص ۶۳۵-۶۳۳.

۲- همان، ص ۶۳۷-۶۳۵.

۳- همان، ص ۶۲۷.

۴- همان، ص ۶۲۹ و ۶۵۰.